

عمری است که مشتاق پریشانی خویشم  
 ای باد بنخا کستر من هم سرپائی  
 باید بحکم توبه گذشتن مرا زمی  
 ویران شود پلی که برین آب بسته اند

### رباعی

در مرتبه عالی نه چونست و نه چند  
 بی فرزندی که خانه زادی دارد  
 در خانه حق زاده بآن قدر بلند  
 شك نیست که باشدش بجای فرزند

**آقا میر محمد باقر** - خلف میر غیاث الدین محتسب قم است  
 ایشان هم از نجبای قم اند در اثبات نجابت خود شاهد عادل دارند که آن غلام  
 زادگی امام الجن والانس امام حسن عسکریست علیه السلام و باین سبب بهجمع  
 نجبا راجعند مجلا مشار الیه در کمال آدمیت و مردمندی مدتی تحصیل نموده  
 در خدمت بندگان علامی ملا محمد طاهر درس میخوانده الحال چون احتساب قم  
 بایشان مرجوع است و مشغول آن امرند ترك مباحثه کرده خط شکسته را درست  
 و نمکین مینویسد طبعش در ترتیب شعر قادر و لطیف است و تابع تخلص دارد  
 این چند بیت از مشارالیه نوشته شد

### شعر

زیتابی شهید آرو خوش میکند دل را  
 نماز قصر فرمودند در غربت مرا یعنی  
 طپیدن مهد آرام است مرغ نیم بسمل را  
 براه دوست میباید یکی کردن دو منزل را

بسجده همچو هلالش سبک رکاب گئی  
 بسکه باناله سرا پای مرا الفت بود  
 اگر اشاره ابرو بافتاب ~~سکنی~~  
 استخوانم همه صرف قفس بلبل شد

بسکه درتابست بیزلفش دل دیوانه ام  
 اشک گلگون را دل صد پاره پهلومیدهد  
 شبون زنجیر دارد ناله مستانه ام  
 گل بدام میکند سیلاب را ویرانه ام

من رفتم و دل بسکوی او ماند  
 از رفتن بید لانه پیدا است

سخت میخراهد دلم سامان آتش خانه را  
 غفلت زینت پرستانرا سبب درکار نیست  
 باسمندر طینتی بال و پر پروانه را  
 خواب مخمل را باشد حاجت افسانه را

بطفلی داشت ایمانی اشارتهای ابرویش  
 که پشت این کمان آخردم شمشیر میگردد

نه شبم است پریشان بروی سبزه و گل  
 هار بی رخت آینه بر زمین زده است

### (رباعی)

بی عشق دل شکسته سودی نکند  
 از سوختگان او نشان پیدا نیست  
 بیدرد لب ناله سرودی نکند  
 سوزنده آفتاب دودی نکند

**آقا رضی** - ولد میر محمد مؤمن قمی ایشان از اولاد میر مکی اند که سیدی عالیشان بوده بعضی از ایشان شیخ الاسلام قم بوده اند مجملآ آقا رضی سید آدمی روشیست و پارهٔ املاک و مستغلات دارد و این بیت از او مسموع شد

**بیت**

هر که چون تیغ مدارش کجی و خونریزیست خلق عالم همه گویند که جوهر دارد  
**آقا سعید** - برادر آقا محمد باقر است در کمال آرامی و ملایمت از قم باصفهان آمده بودند از روی فقیر نوازی بمسجد جامع لبنان تشریف آوردند و از محبت ایشان محظوظ شدیم این دو بیت را خود خواندند

**بیت**

بیرون زدستگاه خرد چون و چند ماست برترز چرخ پایه طبع بلند ماست  
صدی زدام خواهش ما سر نمیکشد هر جا که میرود کشش دل گمند ماست  
**میر محمد امین** - ولد میر ابو الفتح بزاز قمی خوش طبیعت است و سخنش خالی از لطفی نیست میر ابو الفتح فوت شد و مشار الیه با مر بزازی مشغول است و ملا مشفق این دو بیت را از مشار الیه خواند

**(شعر)**

کسی که تلخی هجران کشیده میداند زجوی دیده چرا آب شور می آید  
من نمیدانم درین صحرا شکار انداز کیست نقش پای هرغزالی صید در خوز خفته ایست  
**میر محمد هادی** - عمزاده علامی میر عبد الرزاق کاشی در کمال صلاح و درویشی است فی الجملة تحصیل کرده در کاشان طبابت میکند و معاجین و تراکیب در ضمن آن میسازد طبعش خالی از لطفی نیست شعرش اینست

**(شعر)**

در جنب رحمتش چه نماید گناه خلق یکمشت خاک گل نکند آب بحر را  
بتی دارم که ریزد خون گل بر خاک شمشیرش کشاید نبض دلها جنبش مژگان تصویرش  
برد مهر عارضت ز آینه دل زنگ را ریخت یا قوت لب بر خاک خون رنگ را  
آتش زند بخرمن هستی ایاغ ما روشن شود زینبه مینا چراغ ما

صاحبان فیض کی بیفند روی احتیاج هرگز از گوهر نگرده کبسه دریا نهی

زبد گوهر نیاید هیچکه ترک بدی کردن نگرده کند دندان از گزیدن مار و انعی را

**میر محمد باقر** - از سادات نجیب عبد الوهابی کاشانست و در ولایت مذکور نهایت اعتبار دارند چنانچه املاک و مستغلات ایشان بسیار است و وضعش

آدمیانه و طورش در نهایت پاکیزگی و پیوسته منزل ایشان از یاران اهل خالی نیست  
این چند بیت از ایشان مسموع شد

### شعر

بر باد داد آتش عشق آشیان ما      پرواز دل گرفت زعنقا نشان ما  
از تیر آه ما دل افلاک گشت چاک      اعدا چه غافلند ز پشت حکمان ما

بملك حسن تومنشور افتاب سفید      بدور خط تو سر مشق مشکناپ سفید  
محیط اشك نشوید ز دل غبار الم      پلاس تیره نگردد بسی آب سفید

**میرزا ابوالبقا** - خلف شاه ابوالولی ولد شاه ابوالفتح از سادات نجیب

ابرقوبند که همواره کلا تر و پیشوای انولایت بوده مشهور است که شاه ابوالفتح  
هر سال هزار تومان حاصل املاک و مستغلات داشته و میرزا ابوالبقا جوان قابل آدمی  
است مدارش بر تحصیل علوم و کسب کمالات در خط نسخ تعلیق محضر مسلمی را  
بنخط کوچک و بزرگ و تاجیک و ترک رسانیده چند سال قبل ازین بهندوستان رفته  
نواب تقرب خان کمال مهربانی باو داشتند بعد از فوت عالیحضرت مشار الیه محمد  
علی خان با ایشان مربوط بود غرضکه بهات تجرید و غنای طبع در بند جمع اسباب  
نبوده در این اوقات باصفهان آمد چون همشیره ایشان در خانه میرزا محمد تقی  
خلف تقرب خان است مشار الیه را تکلیف بنخانه نموده بعد از سعی بسیار راضی  
نشده در مسجد تقرب خان حجره گرفته الحال دران مکان بتحصیل مشغولست این  
چند بیت از اوست

### شعر

دم بجای پر گو بیان زبانها در قفا دارد      سخن چون آب گهر در لب خاموش جا دارد

کجا یناب عشقت دل بمرغ نامه بر بندد      بجای نامه مدآه بر بال اثر بندد  
بصحرای غمت هر جا فشانم دانه اشکی      بامیدی که روزی نحل امیدم ثمر بندد

**میر محمد رضا** - خلف مرحوم میر عبد الحی از سادات رضوی

است و قاضی برو جرد بود اگرچه بواسطه بعضی اسباب با امر خطیر قضا مجبور  
است اما بطریق سایر قضات بمسند حق ناشناسی نشسته و باب حقانیت را بروی  
خود بسته با وجود فضل و گمال مشرب صافی و خلاق وسیع دارد و تخم مهربانی  
در زمین خاطرها میکارد منزلش بطریق تکیه درویشان از مردم اهل خالی نیست  
باصفهان آمده بود بخدمت ایشان رسیده فیض بسیار بردیم درین سال فوت شد  
و اشعار ایشان اینست

## (رباعی)

در مستقبل تلاقی ماضی کن  
 عمامه بر بهت ریاضت کلاه  
 خود رانه خدای خویش را راضی کن  
 قاضی تو کلاه خویش را قاضی کن  
 دنیا مطلب ~~کن~~ رستگاری اینست  
 عزت مطلب که اصل خواری اینست  
 گر مفلسی ارغنی که مبادید رفت  
 داری اینست اگر نداری اینست

## بیت

کارمن حمله دیدن رخ تست  
 سخت در کار خویش حیرانم

رمیده خاطر من از هر چه هست در عالم  
 بغیر یار که آن عالم دگر دارد  
 وسعت ملک نکوئی زازل تا ابد است  
 این فضا تنگ نما در بر اهل حسد است  
 همچو پرکار ز سر گشتگی آسوده نشد  
 هر که پابسته درین دایره نیک و بد است  
**میرزا اسحاق** - شیخ الاسلام برو جرد بود از اعظم سادات است دست  
 خواهش از تکلفات کشیده و بنظر حقیقت بین زاویه فقر و فنا گزیده و پیوسته  
 در لباس فقر جلوه نما و همیشه با درویشان بی سرو پا در ذکر فقر و فنا میگذرانند و تکیه  
 ساخته پیوسته در صحبت و عبادت مشغول بود مشرب و سبب داشت در اصفهان بخدمت  
 ایشان رسیدیم ملاکی بود در لباس بشر در سنه ۱۰۵۹ فوت شد شیخ الاسلامی بولد  
 ایشان مرجوع شد و طبعش خالی از لطفی نبوده و این بیت از ایشان ترشته شد  
 چه احسانها که من با خویش کردم  
 که آخر خویش را درویش کردم

**میرزا صدر الدین** - خلف میر علی اکبر از سادات مشهود مقدسند  
 و داخل خدمت امام الجن والانس امام رضا علیه السلام بوده اند وقتی محاسب  
 هرات شده و در آنجا فوت شد مشار الیه صبیبه زاده میر سید علی و همشیره زاده  
 علامی شیخ بهاء الدین محمد است الحال صبیبه مرحوم شیخ حسین عبد الصمد برادر  
 زاده علامی شیخ بهاء الدین محمد در حباله ایشان است حقا که در کمال درویشی  
 و آرام است احتساب هرات با ایشان بود دو سال قبل از این شخصی تلاش نموده  
 احتساب ایشانرا گرفت در اندک مدتی معزول شده بمیر علی افضل ولد مشار الیه  
 مرجوع شد خود ناظر ترجیحات و تحصیلات هرات شده گاهی **فکر** شعر میبکند  
 شعرش اینست

## (شعر)

آمایش فنا و بقا میرسد بما  
 ادبار جغد و فرهما میرسد بما

دیهیم شاه و فقر گدا میرسد بما

هر صبح و شام داده ما میرسد بما

بر نطع خاک و بالش خورشید خفته ایم

در کام از دهاو پلنگ آب خورده ایم

آتشم آتش که دارد زنده خاکستر مرا

شد غبار غم لباس عافیت در بر مرا

رهزنی چون سایه دارم در قفای خویشتم

عالمی را دوست میدارم برای خویشتم

نیستم غافل دمی از ما سوای خویشتم

دشمنی با اهل عالم خصمی خود کردن است

**حسین چلبی** - از اکابر تبریز بوده عباس آباد اصفهان ~~که~~ نمونه

از بهشت است از وجود او صفا پذیر بود غرض در کمال مردمی و آدمیت و صلاح

و پاکیزگی وضع و پرهیز گاری روزگار گذرانیده بجمیع صفات و کمالات

آراسته خصوصاً نظم و نثر، وضعی بزرگانه و آدمیانه داشت چنانچه هیچ گاه مجلس او

از علما و فضلا و شعرا و ارباب کمال خالی نبوده مسجد و حمام و بازاری در جنب

خانه خود ساخته و باسم او مشهور است این ابیات از مشار الیه مسموع شد

### بیت

گردون هر آنچه بست امید گشادهست کار کسی حواله بچین چین مباد

### (رباعی)

اندر سفر در حضر ای صاحب هوش همراز بود کتاب از من بنیوش

گنگیست سخن گوی و بشیری است نذر آنگه که شوی ملول گردد خاموش

بر مزرع احسان تو بنوشست برآه

کفرست چه در شرع نبی ترک صلوة

مستوفی دیوان قضا وقت حیاة

در مذهب ارباب گرم ترک صلاة

**آقا رضی** - از معتبرین لاهیجانست والد جمال الدین احمد در کمال

آدمیت و مردمی و نهایت فهمیدگی محضر قبول بهر ترک و تاجیک و دور و نزدیک

رسانیده و هیچگاه قولا و فعلا خاطری نرنجانیده مدتی است که از ولایت خود بیرون

آمده از آنجا که عداوت آسمان با اهل کمال قدیمست طالعی مددی نمیکند و بعلت

رفاقت اهل اردو و حرکات جبری نقصان بسیار کشیده گاهی طبعش متوجه ترتیب

نظمی میشود شعرش اینست

### شعر

ز فیض صبحدم دارم چو شمع از جان گدازها دم گرمی که با خورشید دارد تیغ بازیها

رعونت منقل از جلوه قد دل آرایت خجل در پیش شمشاد تو سرو از سر فرازیها

ز راه خاکساری تا کسی بر خاک نشیند چو خورشید جهان افروز بر افلاک نشیند

ز چشم تر نشان دل طلب گرینشی داری که نقش پای کس جز در ره نمناک نشیند  
**محمد قاسم** برادر محمد حسین چلبی مذکور است جوان آدمی بود  
 بتجارت اوقات مصروف میداشت در هند فوت شد شعرش ایست

(بیت)

بکویش چون رسم جامی بیاد دوستان نوشم بلی در کعبه یاد آرند یاران آشناپان را  
 رسم است که ره زن بشب تیره زند راه ساقی شب مهتاب ره توبه مازد  
 میستاند صد دل و یگدل نمیدارد نگاه زلف را این باد دستپا پریهان کرده است  
 بر روی خویش بینداز خواب خوش چو برخواست آینه در کف اوهم فال و هم تماشا است  
 بنوعی بن دشمنند امهات که گوئی من از مادر دیگرم

**میرزا مهدی** — ولد مرحوم حیدر خان قمی داخل نجار معتبر بوده  
 و در اصفهان سکنی داشت در آنجا فوت شد مجملاً میرزا مهدی جوان آدمی بهمتی  
 است بعد از پدرش دست داد و دهش کشاده اندوخته های پدر را پاره صرف کرده  
 بزیارت مکه معظمه مشرف شد الحال در کمال صلاح و قید سلوک نموده چنانچه  
 دست انابت بشاهباز آسمان پرواز درویش مخلص داده مخلص و معتقد اوست و باوراد  
 و ادعیه که ازو تعلم یافته مشغول است طبعش گاه مرتجه ترتیب آیات حقانیت آیات  
 میشود و شعرش اینست

شعر

آسوده نیست هیچ دل از خشم و جنک تو یکشیشه بی شکست نباشد ز سنک تو  
 آینه دار عشق بود حسن بی مثال پیداست دل شکستگی ما ز رنگ ز تو  
 ببوالهوس منما خط عبر افشان را بچشم مور مگش سرمه سلیمان را

جائی که بود شمع رخت انجمن افروز خورشید چرا غیبت که پروانه ندارد  
**میرزا محسن** - از جانب والده بمحمد حسین چلبی و از جانب پدر  
 نواده ابوالخان تبریزی است جوانی است در کمال دلچسپی و خوش فماشی در ظاهر و  
 باطن عیار جواهر قدسیه است که از والای آسمان بر سر اهل زمین بیخته یا پیکریست  
 بقالب آرزورینخته تحریر جلدی از دفاتر ارباب التحویل با اوست تعویذارانرا بهمه  
 جهت طالع مدد نموده چرا که آنجناب در کمال مروت و سلامت نفس است و در ترتیب  
 نظم طبعش کمال شوخی دارد چنانچه در اوایل فکر معانی بکر بظهور میرساند تاثیر  
 تخلص دارد شعرش اینست

شعر

موج آب زندگانی نقشهای پای تو خنده کبک دری باشد صدای پای تو

چون نمیخواهی بفکر تیره روزانت شوی      ای که میخواهی سیه گردد حنای پای تو  
گرچه هر کس را سراغ از نقش پای او کنند      میکند هر کس سراغ من ز نقش پای تو

بسکه کم دارد نگه با هر که دارد التفات      گر کند قطع نظر از غیر مغبونیم ما  
زان دهن نادیده چون گل خنده آهسته را      اشتیاق بوسه در خمیازه دارد پسته را  
هر چه دارد اعتمادی بیش آفت بیشتر      چاره نبود از دریدن نامه سر بسته را

عجب که روز قیامت از آن سؤال کنند      کسی که نامه ما را بجا جواب رساند  
غیرتی داری اگر با خویش خود هم دشمنی      تا ز عکس خود نه بینی دوست مانند دگر

افزون کند جدائی مردم کمال را      بالد فزون چون نخل ز نخلی جدا شود

**میرزا محمد تقی** - مازندرانی از اکابر آن ولایات است خالی از قابلیت نیست

بحیدر آباد رفته بخدمت پادشاه ملازمست این بیت از دست

### (بیت)

ز دام رشک چون پروانه فارغبال میگردد      چراغ هر که روشن میشود خوشحال میگردد

**میرزا قاسم** - ولد مرحوم میرزا محسن تبریزی والد مشارالیه از کدخدایان

معتبر تجار بود در کمال ملامت و کوچک دلی و نهایت صلاح و پرهیزکاری چنانچه

از زکات و مال الله ذمه خود را بری ساخته خود را مشغول الله به ذکر دینار نگذاشت خلف

مشارالیه در تحصیل و اعتبار و پا گیزی اوضاع بر پسر رجحان دارد چرا که بجمیع

امرا خود را منسوب ساخته پیوسته بدیدن امرا میرود و مکرر بالتماس ایشان را

ضیافتهای غیر مکرر میکند باغ و عمارتی در کنار زاینده رود با تمام رسانیده همواره

در آن مکان بصحبت مشغول و در افاده علوم معقول و منقول و همیشه در

بساط آن جناب از باب کمال و اصحاب حال با استعمال افاده و استفاده

اشتغال دارند الحال در عباس آباد بلکه در ربع مسکون به کتبا گهریست که سلك

روز کار باو آراسته اهل عباس آباد را بسبب وجود خود و نجابت نمودنش افتخار

بجا و خاک اصفهان را بواسطه قدوم بزرگی لزومش بسایر بلاد رجحان در هرفن

وحید العصر و فرید دهر است . کچان ( شبهه این گونه ) نظر بیازوی کوه شکوهی

کباده وطنی طریق ( شبهه طفره نظر ) سرعت فکر صابیش راهیست پیش پا افتاده ، در ترتیب نظم

گنجینه سینه اش مخزن الاسرار لاهوتی و خاطر ملکوت ناظرش مطلع انوار جبروتی

جهت ثبوت دعوی خود این چند بیت بشهادت آورده زاهد تخلص دارد شعرش این است

### بیت

چون دلبری بزلف و خط یار داده اند      خط را ز حسن بهره بسیار داده اند

روشن گهر زمال کی از سر بدر شود      چون کاسه پر آب که لبریز زرشود

مرا بچهره سیران نظر زیاده برد      که نوخط است رخ سبزاگرچه ساده بود  
نهال قد تو چون شمع از سر افزای      مجلسی ~~حک~~ نشست ایستاده بود

چون تنک ظرفان نه بر اندازه ساغر میکشم      صد قدح چون شاخ گل یکباره بر سر می کشم  
می کنم از باده زاهد تازه غسل توبه را      حلقه بر بام شراب از خط ساغر می کشم

بکنج میبکده ها گنج شایگانی هست      زر گداخته و خم خسروانی هست  
چو خضر زنده جاوید شو بحسن عمل      چنانکه در قدح آب زندگانی هست  
چنانکه کم نشود بری گل بوئیدن      ز غنچه دهنش بوسه تاسدانی هست

**(رباعی)**

چشمت چو زسرمه مد آهی بکشد      وز کیش جفا تیر نگاهی بکشد  
مژگان تو عالمی بخون غلطاند      یک خامه موشکار گاه می بکشد

**قاسم خان** - ولد شریفی خازن که از نجای تبریزند مشهور است که  
حد اعلای او خازن شاه طهماسب بوده مجمل قاسم خان جوان آدمی سیرت بمشرب  
بوده در او ان شباب بهند رفته الحال در آنجاست شعرش اینست

**شعر**

آنچنان زی که گر از حادثه بر باد روی      حسن معنی نگذارد که تو از یاد روی  
بیشتر برد زمن لذت بال افشانی      مرغ تصویر که تهمت زده پرواز است

شمع شبستان کلبه که تو باشی      خانه همسایه هم چراغ نیا شد

**میرزا محمد تقی** - خلف حضرت میرزا شفیع شیرازی جوان آدمی  
دلنشین است نهایت فهمیدگی و مردمی دارد او ارچه نویس وزیر جهرمند درین سال  
که سنه ۱۰۸۹ است در مسجد لبنان فیض صحبت ایشان دریافته محظوظ شدیم کمال  
آشنائی و تبع بسخن دارند شعرش اینست

**(شعر)**

کی چشم رهنمائی دارد ز کور طبعان      از راستی هراکس بر کف عصا گرفته

بسکه مارا منکر اوضاع دنیا دیده است      پشت بر دنیا مصور صورت ما میکشد

**میرزا میرک** - از اعزه سبزواری و همشیره زاده علامی مولانا محمد باقر  
است جوانیت در کمال آگاهی و خوش خوی و در نهایت مردمی و دلجوئی هنگام  
صحبت بساط از لطایف طبع لازم الانبساطش رنگین و مذاق دوستان از گفتگوی  
بامزه اش شیرین در فن تجارت و حسن معاشرت و سلوک در کمال شعور چنانچه در



اسفار تجارب بسیار حاصل نموده غرضکه در عقل معاش وسلوک مثل ندارد گاهی از راه بیچاره نوازی که بمخلص دارد بمسجد لبنان می آید و از صحبت آن جناب فیض وافر می داریم و در این سال زیارت کعبه رفته باخانه کوچ روانه هند شد گاهی رباعی و مطلق میگوید شعرش اینست

## (رباعی)

دل بی تو غریق بحر بی اقبالیست  
در دیده دگر نماند طرفان سرشک  
ما ننده آب ناله من حالیت  
در چشم حباب جای دریا خالی است

از آن جزو دنیا گردید نار  
که آتش بود بهر دنیا دار

صد گره در خاطر افتاده و مشکل بکیت  
دانهای سبزه را با هم زبان و دل یکی است

با کسی یکدم آشنا نشدیم  
چون رفیقی نبود، تنهائی  
که چو مژگان زهم جدا نشدیم  
ما عیب با خود آشنا نشدیم

خضر گاهی خود نمائنها ب مردم میکند  
از دم تیغش نمایان شد دم صبح عدم  
یافت هر کس دولت خود را چرا گم میکند  
دم غنیمت دان که شیرین است خواب صبح عدم

**میرزا شهنشاه** - از سادات و متولیان امامزاده واجب التعمیم امامزاده

زین العابدین واقع در اصفهان است بامستوفی موقوفات ممالک محروسه بنی عم است مدتی مستوفی استرآباد بود گاهی طبعش متوجه ترتیب نظم میشد شکیب تخلص داشت و مدتی قبل ازین فوت شد در کعبه معظمه در صفة از صفة های دور خانه کعبه نام خلفای ثلث را نوشته و بعد از آن نام امیر المؤمنین علیه السلام را روی معکوس علی را بر روی اسمای خلفا کشیده اند این رباعی را در آن باب گفته

در کعبه نوشته اند با خط جلی  
اما بسر هر سه کشید است قضا  
پهلوی سه کس نام علی از دغلی  
خط باطل ز یای معکوس علی

واعظ بمزخرفات خود غره مشو  
برنخته منبر آمد و رفت ممکن  
خورشید طلب واله هر ذره مشو  
سوهان طبیعت شده آره مشو

**میر محمد یوسف** - کازرونی مشهور بامیری در نهایت درویشی و صلاح است

شعرش اینست

## شعر

نیست ممکن که سبب کار سبب ساز کند  
بر زمین میزند آنرا که حوادث برداشت  
ناخن چیده کی از رشته گره باز کند  
مرغ با بالو پر تیر چه پرواز کند  
زلف بهر رو نمائی از عذار همچو ماه  
سخت می پیچد بخود روی پریشان و سیاه

**میرزا نصیر** - ولد میرزا نظام از ولایت اصفهان است اما در شیراز ساکن است والدش در زمان وزارت عالیحضرت میرزا صادق ممیز بوده مشارالیه جوان آداب دانست شعرش اینست

شعر

ترك چشمش تازمژگان دست برشمشیر کرد حسرت شهد شهادت از حیاتم سیر کرد  
از سبک روحان گر انجانان بجائی میرسند کرد پروازی اگر پیکان بیال تیر کرد

بخاموشی مسخر میکند در پرده دلها را طلسمی کز خط آن باقوت لب زیرنگین دارد

**کاظم** - از مشهدهالبنی است از ولایت فارس قبل از این کلاتر آنجا بود آب و زمینی بقدر دارد و سلوکش آدمیانه است طبعش هم خالی از لطفی نیست شعرش اینست

شعر

گردبادی دریابان هر کجا در گردش است از غبار خاطر افسگاز ما در گردش است  
دل نگرده خالی از گرد کدورت بکنفس تاز آب زندگی این آسیا در گردش است

گشتیم گوشه گیر ز طبع غیور خویش همچون کمان بچه گرفتیم زور خویش

دارند راه در دل هم صاف طینتان مینای می چو گشت نهی رتک ما شکست

**امینا** - از شیراز است مرد بیچاره است بخیلک دوزی مشغول بود این بیت از دوست جوهر علاج سستی طالع نمیکند ورنه چنار جوهرش ازاره نیست کم

**میرتایب** - از سادات همدان است طبعش خالی از لطفی نیست و بندگان عالیجاه مقرب الخاقانی میر آخور باشی کمال مهربانی بمشارالیه دارد چنانچه هر گاه باصفهان میآید بمنزل ایشان میآید و اشعارش اینست که خود در مجموعه فقیر نوشته

(شعر)

نظر ز همت مردان پارسا طلبم نظر ز همت مردان پارسا طلبم  
بساط جود شود تنک بر کریم اگر بساط جود شود تنک بر کریم اگر

گرد باد آه دردشت دل محزون من گرد باد آه دردشت دل محزون من  
گریه بی اختیارم میرد از خویشتن گریه بی اختیارم میرد از خویشتن

ترك سرکن تاییابی نشاء صهای خم ترك سرکن تاییابی نشاء صهای خم

آبی ازجوی مروت هیچکس مارا نداد آبی ازجوی مروت هیچکس مارا نداد

نکیه بر گرمی شاهان نکنی نکیه بر گرمی شاهان نکنی

**میر شاه میر ایمان** - از سادات نجیب همدان است فی الجملة از کمالات بهره مند و در نکته پردازی و بذله گوئی دایم مدنی در خدمت خان مقفور مرحوم نجفقلی خان ولد قزاق خان بود و کمال اعتبار در خدمت ایشان داشت بعد از فوت

او مسموع شد ~~که~~ در همدان متوطن است طبعش خالی از رقتی نیست ایمان  
تخلص دارد **(شعر)**

مرغ دل از هجوم غمت سر بخود کشد در سینه همچو غنچه گلی پر بخود کشد  
با صاف دل مجادله با خویش دشمنیت هر کس کشد در آینه خنجر بخود کشد

نه بیند آفت پژمردگی گلزار هشیاری نمبرد از نسیم صبحگاهی شمع بیداری

رنجه میجویی چه خورشید از خلائق دور باش سایه از همراهی مردم بخت افتاده است

بخا موشی شود مقصود حاصل زبان چون غنچه گردد میشود دل

چون جرس ناله کنان از پی محمل رقت سنگ بر سینه زنان از طپش دل رقت

**میر محمد مهدی** - مهرانی از سادات نجیب همداست و این بیت

از او مسموع شد

مرنجان دل گرم در ویش را بدر پای آتش مزین خویش را

**میر محمد یوسف** - نکامی تخلص از نجای ولایت بهبهانست در کمال

آدمیت و شرم و در نهایت مردمی و آزرمت است حقا که ملکیت در لباس بشر در منزل  
حضرت میرزا صایا بامشار آله چند سال قبل ازین ملاقات واقع شد فقیر از ایشان  
شعر طلب داشته این دوبیت را خواند اما در خواندن بسیلاب عرق غوطه خورده بود

بنعمتهای الوان شهان بکره نظر کردم **شعر** گزیدم چشم خون بالا ورنک زعفرانی را

پا بوس لبم مردم نفس صد بار می آید چه منتها که از نام تو بر کام و زبان دارم

**آقا باقی** - از نجای نهاوندست برادر آقا جعفر وزیر کاشان جوان

قابل کاملی بوده در نظم و تر قدرت داشته رباعیات محوی را جمع نموده و بدان  
دیباچه نوشته بنظر فقیر رسیده حقا که کمال قدرت از کلامش ظاهر است از این  
ولایت دلگیر شده بهندوستان رفت و ملازمت خان خانان اختیار نموده هر انجا  
فوت شد شعرش اینست

### بیت

چشم یعقوب نمی یافت اگر بینائی نقص در مذهب ما تا بقیامت می ماند

سر گرانبه است حسن و عشق را با بگدگر خلق پندارند یوسف با زلیخا دشمنست

بزلف خود بگو تا پاس ایمانم نگه دارد که من در ساعتی صدره مسلمان میتوانم شد

ماو بلبل عرض چاک سینه میگردیم دوش ناز پرورد گلستان زخم خاری هم نداشته

درهم مشو ز کثرت پروانه شمع من  
روی جهان فروز نوداری گناه کیست  
رشك افزودیم هم را ماو بلبل تاسحر  
او گلی از شاخ و من تازی ز کاکل داشتم  
لبش بخنده و چشمش بغمزه میگردد  
که خون هر که بریزند خونبها اینجاست

### رباعی

گردون تاکی ز تو دلم خون باشد  
جانم زالم های تو مجزون باشد  
زانگونه که هم دون و هم دون پرور  
نیود عجبی نام تو گردون باشد  
**میرزا عرب** - از ولایت تبریز است در کمال ملایمت و همواری و  
آدمیت و پرهیزکاری فی الجمله تحصیل کرده در عباس آباد توطن داشت و همشیره  
حضرت میرزا ربیع در حباله او بود و تجارت مشغولی داشت طبعش خالی از رقتی  
نبوده ناصح تخلص میکردند مدتی قبل ازین فوت شد دو پسر از او مانده بمقتضای  
الواد سرایبه در کمال ملایمت و همواری است و شعرش اینست

زهی نور رخت خورشید و مه را برق خرمنا  
اسبران ترا رگهای جان زنجیر گردنها  
ترا از قطره قطره اشك مطلبها شود حاصل  
چنان کزدانه دانه جمع مازد مور خرمنا

### رباعی

از عشق رسید کار هر کس بنظام  
در دل عشقت به که بود در سر عقل  
با علمت اگر عمل برابر گردد  
مفرور باین مشو که خواندی ورقی  
بس آتش عشقت هوا همه خام  
در خانه چراغ به که مهتاب پیام

کام دو جهان ترا مسیر گردد  
زانروز حذر کن که ورق برگردد  
**میرزا طالب** - خلف مرحوم حاج میرزا خان بیک از تبارزه (۱) ساکن  
عباس آباد اصفهان است والدش در کمال اعتبار و مکنه در سلك تجار بوده  
مشرک درویشانه و وضع آدمیانه داشت چنانچه هر شب جمعی از درویشان اهل حال  
ویاران صاحب کمال در منزل او بودند و بهمگی هم مهر با نی میکرد تافوت شد  
میرزا طالب جوان قاپیت با وجود اینکه فی الجمله تحصیل نموده از اکثر علوم  
خبر دار است بعد از فوت پدرش بعلمت اشتغال زیاد ترك تحصیل نموده اطوارش  
دلنشین و حرکاتش نمکین است غرض که بعلمت سستی طالع که آنرا با اصطلاح  
یاران ظاهر بین عدم عقل معاش گویند اندوختهای پدر که مبلغ کلی بود از دستش  
بدر رفت الحال بدرد فقر و پریشانی ساخته در کمال سازگاری و رضا مندی سلوک  
میکند و زبان رابشکوی و شکایت نمیکرداند و یابن معنی شاکرست چنانکه خود گفته

دولت کون و مکان درخور اقبال ندید  
 اختصر طالع ما تعبیه دیگر داشت  
 در ترتیب نظم طبعش خیالی قدرت دارد چنانچه از بعضی ابیات جواب  
 تحفه العراقین وساقی نامه که مرقوم شده ظاهر میشود

### جواب تحفه العراقین

ما یم مقامان افلاک	محبوس قمار خانه خاک
سر در سر کار دل نهاده	کونین بداد عشق داده
در ششدرشش جهت نشسته	از بست و کشاد دهر رسته
در پنجه پنج حس مسخر	در دامن امهات مضطر
مغلوب مثلث موالید	از هر دو جهان گزیده تجرید
از کثرت خلق گشته منفک	از نقش جهان ندیده جز یک
زین نخته مهره خیالی	داریم کمال بی کمالی
این طرفه که کعبتین گردون	ناورده بغیر نقش وارون
شطنجی روز و شب برابر	از روم و حبش کشیده لشکر
هر تفرقه که هست باماست	آسوده دلی نصیب اعداست
محبوس تعینات مائیم	رد کرده کاینات مائیم
آنروز که این طلسم بستست	منصوبه ما چنین نشستست
مانده بهزار دیده حیران	در حقه جسم و مهره جان
از عشق حقیقی و مجازی	قانع گشته بحقه بازی

### مناجات

یارب بدلی که نور معنی است	آینه طلعت تجلیست
کز نور حقیقتم خبرده	بینائیم از ره نظر ده
حیرت زده لقای خود کن	آینه رونمای خود کن

### خطاب بافتاب

ای جام جهان نمای بینش	جمشید سواد آفرینش
ای صورت جام و معنی جم	آیینه رونمای عالم
روشنگر صبح و صیقل ماه	بینائی دیده سحر گاه
از تست در این بلند ایران	قانوس خیال چرخ گردان
بحراز کف همت تو در جوش	کان از کرم تو خانه بردوش
از حکم تو کوه تا کمر بست	رنگ زرو نطفه گهر بست

در حجله چرخ آبنوسی  
 دست تو کشیده از تجمل  
 سبزه خط بند کیت داده است  
 هر لاله که طرف باغ دارد  
 مهر تو گشوده تابدا مان  
 قهر تو فکنده است گستاخ  
 هر گل ز توجسته آبروی  
 نیلو فرو شنلید و سنبل  
 زین حجله هفت پرده هر هفت  
 بر حسن توو الهست و مفتون  
 هم ماشطه و هم عروسی  
 دامان نقاب از رخ گل  
 پیش تو بختاک رونها دست  
 از بندگی توداغ دارد  
 پیراهن غنچه را کریبان  
 دستار شکوفه از سرشاخ  
 از حسن تو برده رنگ و بوئی  
 زیبا و بنفشه خیری و گل  
 در حجله ناز کرده هر هفت  
 سرو لیلی و بیدو مجنون

### تعریف کوه

ابدال صفت بخود خزیده  
 چون منتهیان بحق رسیده

### ساقی نامه

الهی بمستان صهبای عشق  
 بنازک قبایان گل پیرهن  
 بهمواری دشت افتادگی  
 شوقی که کام روان میدهد  
 که پیمانها را از اندازه بیش  
 بمجنون نهادان صحرای عشق  
 بآینه سازان لطف بدن  
 بر عنائی نخل آزادگی  
 بنازی که منت جان مینهد  
 تهی ساز از خویش و پر کن ز خویش

### غزل

شاهراه عشق را باشد عصا افتادگی  
 نونهای گلشن قدسی و ماخاک رهیم  
 جاده ها برره زامل واژگون افکنده ایم  
 غایت مطلب خموشی مدعا افتادگی  
 از تو نازو گردن افرازی زما افتادگی  
 مطلب ما مهم است از پیش پا افتادگی

خوشست لذت فیروزی از خجالت خصم  
 با اینکه بتان شکوه ما گوش نکردند  
 آغوش گشادیم برین کیک خرامان  
 چه فیضهاست که در ضمن برد باری نیست  
 جرمی که نگر دیم فراموش نکردند  
 یکجطوره با اندازه آغوش نگر داند

### رباعی

ای خلق تو بر خاق عیان از ره عین  
 آنجا که شفاعت تو باشد ترسم  
 موقوف شفاعت تو جرم حکونین  
 از خلق حسن بگذری از خون حسین

**میرزا کاظم** - واند حاج میرزا علی از اهالی اصفهان و از معتبرین نجار است حقا که مشار الیه تاجر کالای قابلیت و بنکدار اهلیت و ادمیت است از خوبیهای ذات و پاکیزگی صفات توفیق ترک دنیا یافته مدتی است که در مشهد مقدس سکنی گرفته مدارش بکتابت و مذاکره احادیث و ادعیه و عبادتست غرضکه دولتمند دارین است و در فنون کمالات ربطی عظیم دارد چنانچه شکسته را درست مینویسد و در ترتیب نظم و نثر رطب اللسان و عذب الیسان است و شعرش این است

### قطعه

داوی این حدیث غیرت بخش	که بود بهترین صفات کمال
کرده نقل از علی شه مردانه	که بود مظهر جمال و هلال
کابروی تو جمع منجمد است	میگدازد بوقت عرض سوال
قدر این گوهر گرامی را	بشناس و بدان بوقت مقال
که برای چه چیز پیش چه کس	بهر چه مطلب و کدام خیال
آب گردانی از خوی خجلت	بردر نا کسی کنی پامال

**رفیعا** - از ولایت نائین و از اولیاء بالا و پائین است هرگز شاهبازی مثل او در هوای تجرید بال پرواز نگشوده و هیچگاه سیاحی همچو او بیا بان تفرید و ارشاد را نه پیموده از تازیانه ریاضت نفس را سرگرفته و بساط خاطر را از ماسوی الله بجا روب بی تعلقی رفته لطیفه های شور انگیزش نمکین و گفتگوهای شیرینش دلنشین در عالم معرفت همه کاره و در طریق حقیقت میانه رو و برگناره بسبب وسعت مشرب باترک و تاجیک اختلاطش چنان و در بزم یگرنگی قبول کافر و صلحان قبل از این بانواب مرحوم میرزا حبیب الله صدر مربوط بود و بعد از آن بامرحوم میرزا نجف قلی خان ولد قزاق خان بایروان رفته تاحین فوت بامرحوم مشار الیه مربوط بود معش او را بمشهد مقدس برده بعلمت مراعات آشنائی در سال دران مکان شریف مانده هرروز و شب تلاوت قرآن بر سر مرقد او میکرد درین سال از مشهد باصفهان آمد طبعش از لطف خالی نیست این شعرها ازوست

### (شعر)

قضا از بس پریشان کرده هرجا روزی مارا بهر در از خجالت ریختم سامان در پارا  
 در کعبه اگر باده خوری جرم ندارد اندیشه مکن صاحب این خانه بزرگست  
 عالم از ماست اگر درخور غم خانه دهند پاد شاهییم اگر تاج بدیوانه دهند  
 خصم دایم در عذاب از ساد لوحیهای ماست انتقام زشت را آینه نیکو میکشد  
 يك فیه داغ از بهر چراغم پنبه نیست از پریشانی بروی زخم داغم پنبه نیست

از گرمی نگاه کسی دلپسند شد      چون لاله آتش از سر داغم بلند شد

مریضی که در عشق تب میکند      علا جش در عذاب لب میکند

تو در فکر نازی و از هر طرف      خط سبز دوزی شب میکند

جان نثار قدمت کردم و خجالت دارم      چکنم گرد سرت عالم در ویشیهاست  
غلطت اینک سرزلف بتان راهزن است      دایم این سلسله مارا بجنون راهنماست

### رباعی

این قوم که برخورد فکراوند همه      از دیده خویشتن نهانند همه  
عالم بحرست و خالق عالم چون موج      بیهوده بهر طرف دوانند همه

### در مذمت ریش درازان کوتاه همت گوید

برگشته از اسلام و بنخوبش آمده اند      پس رفته باین گمان که پیش آمده اند  
این قوم که در پناه ریش آمده اند      گرگند که در لباس میش آمده اند

**میرزا محمد رضا** - خلف مرحوم میرزا حیدر قوشه از نجای آن ولایت است وکیل و همه کاره عالی حضرت میرزا حسن مخدوم زاده کوچک نواب خلیفه سلطان بود جوانی در کمال آراستگی و درنگینی و نویسنده منقح خوش نویسی بوده و در فن معما و شعر و انشا بهره وافق داشته بسبب وسعت خلق و آدمیت و اهلیت محبوب القلوب دور و نزدیک و ترک و تاجیک بوده دو سال قبل ازین مرغ روحش بقصر فردوس بال پرواز گشاده جان فقیر در دوزخ مفارقت افتاد این چند بیت جهت یاد گار نوشته شد

### بیت

فراق دوستان آرنشته صها شود پیدا      دورنگی از شکفتن در گل رعنا شود پیدا

خط سیاه بکفایت لب افزود      شراب ابرچو شد نشاء بیشتر دارد  
سرم بهرش رسد گر زمانه بی مهر      بقدر آنکه بنام کم فکند بردارد

خاک راه از کجیای سعی اگر زرمیشود      کی بدل از نقد عمر کیمیا گرمیشود  
اول عشق تو اشکی بهر سامان داشتم      این زمان مژگان صد خون جگر تر میشود

قلک صبحی که از رنگ شفق پر میکنند مینا      بعد حسرت ز انجم شام میسازد نمکسودش

**آقا حسن** - نواده مرحوم شیخ حسین داود که در زمان شاه جنت مکان شاه عباس ماضی داخل خدمه امام ثامن عصامن بوده مجتلا جوانی بود بصفات مردمی آراسته همت او بمرتبه بود که مشقه باسراف و عدم عقل معاش شده قرابتی



بحضرت میرزا جعفر مشهور بسروقد که از اکابر مشهد مقدس است بهمرسانیده چون  
پریشانی بنهایت بهمرسانیده باصفهان آمده و اراده هندوستان نموده چنین مسموع شد  
که فوت شده شعرش اینست

## بیت

چون شمع از حجاب برافروختی چرا خود را گداختی و مرا سوختی چرا

ترسم بتن نازکت آسیب رساند امروز قباى تو برنگ گل خارا است

تا من از تو دور و تودور از منی من تن بیجان توجان بی تنی  
چون خربوزه را بسیار دوست میداشت درین باب گفته  
آنان که وقت خربوزه انگور میخورند غافل زانگین شده زنبور میخورند

## در تعریف هند گفته

## رباعی

چون هم عددند هند و موجود جهان نا آمده را بهند موجود بدان  
معدوم بهند آید و موجود شود موجود شود کسی که آید بجهان

رفتم بدر دوست پی رخ بودن پرسید که کیست در غبار افزودن  
گفتم که منم گفت نه گفتم که تویی گفتا تو که من توانی بودن

آنرا که بجز عشق و چون مشرب نیست غیر از ره بی تکلفی مذهب نیست  
هر میگزدم طریقه اهل جهان آری آری طریقه بی عقرب نیست

**آقا ملک معرف** - از سلسله معرفان اصفهان است برادر آقا صفی  
معرف است که مرد صاحب کمال خرافی بوده در نهایت خوش حرفی و شوخی  
آقا ملک فی الجمله کمالی داشته وزیر فرهاد بیک بود که بموجب حکم شاه جنت  
مکان شاه عباس ماضی در اصفهان حاکم و همه کاره بود آخر از پاد شاه یاغی  
شده بدست آمده بسزای خود رسید چون آقا ملک پیا کیزه وضع بود مشهور  
شده که هر روز یکمئقال عنبر درشوله (۱) میکند پاد شاه او را گیرانده آنچه داشت  
ازو گرفته بمشهد مقدس گریخت و مدتها در آنجا متواری بود تا مرحمت پناه حاتم  
بیک اعتماد الدوله بخدمت پاد شاه بمشهد مقدس التماس او را کرده از تقصیرش  
گذشت در مشهد مقدس بود تا در سنه ۱۰۳۲ فوت شد و این رباعی در مدح

حاتم بیک گفته

## رباعی

حاتم که سخاش اسم همت حی کرد وز جود زمانه ساغرش پرمی کرد

(۱) شوله و شاه -- نام آتش مخصوصی است

میخواست که باتواش بود شرکت اسم این بود که روز گارنامش طی کرد

**آفا تقی** - معرف پسر آقا ملک مذکور است صاحب کمال و اهل حال بود طبع غیورش باعث شده بهندوستان رفت احوالش کمال استقامت بهم رسانیده بود در آنجا فوت شد این بیت ازوست

که خوشه چین زلفم و که دانه دزد خال چون مور قحط دیده بخرمین فتاده ام  
**حاجی امین** - ولد حاجی معز شیشه گر از کد خدا بان معتبر اصفهان

است جوان آدمی صالحیت در نهایت ملایمت و همواری طبعش خالی از لطفی نیست شعرش اینست

تا شده شمع قدرت نامزد آغوشم از حریر پرپر وانه مرصع پوشم

**میرزا شفیع** - خلف مرحوم شریف خان و لد ملک محمد بیک است

از اعظم تجار تبریز بوده و حالت دنیائی داشته میرزا شفیع جوانیست در کمال قابلیت و اهلیت بکمالات معنوی و صوری ارسته قریب دوازده سال بنا بردختی که در آب و هوای مازندران داشته در انجا بشغل تصدی نور و کجور ولا ریجان اشتغال داشت وبعد از آن مدتی بتحریر اشراف خزانه عامره اوقات مصروف داشت در این سال دست از آن کشیده انیک و ککیل فتح علیخان حاکم شوستر است و در نظم و اثر طبعش کمال لطف دارد شعرش اینست

### بیت

مجنون که خویش را بجهان روشناس کرد پنداشت عاشقی توان در لباس کرد

دلرا بدل رهبت چو بگست راه مهر از دانهای سبجه توان این قیاس کر

من زرشک میسوزم هر که مهوشی دارد میزند مرا بر دل هر که آتشی دارد

که بدامش اندازد که کشد بزنجیرش یادرفا و بادل خوش کشا کشی دارد

هوری زجان کناره زسر میتوان گرفت کی دل ز مهر عشق تو بر میتوان گرفت

شیرین بود لب تو چنان که نظاره اش ببادام چشم را بشکر میتوان گرفت

چون بگلگشت چمن سرومن آید بیرون گل بتظیم رخس از چمن آید بیرون

اثری در دل او کرده فغانم که اگر دل طپد در برش آواز من آید بیرون

### رباعی

پیمانه گسار بزم الفت مائیم

با این همه معنی تو و صورت مائیم

دردی کش باده محبت مائیم

آینه هفتادو دو ملت مائیم

**میرزا کاظم** - ولد میرزا امینای کاشی بکمالات ظاهر و باطن آراسته چنانچه پارهٔ پارهٔ تحصیل علوم نموده طبع انشائی هم دارد بهندوستان رفته در خدمت پادشاه عدالت پناه اورنگ زیب واقعه نویس است و اعتباری دارد این بیت از مسموع شد

نیست از چاه زرخندان بتان قسمت ما غیر آبی که زحسرت بدهان میگردد

**میرزا اسد** - مردیست تکمال پرشتگی و آرامی هرگز قدم از طریق مردمی بیرون نگذاشته مقبول دلها و دلنشین خاطرهاست مدتی قبل ازین در خدمت عالیجاه اوتار خان بوده از جانب مشار الیه وزیر هزار جریب بوده بعد از آن اراده هندوستان کرده از صحبت فضلای و شعرا و اهل کمال بهره برده در دکن بامر حرم شیخ محمد خاتون مربوط شده مشار الیه را وصی خود ساخته بایران آمده ورته مشار الیه از ولایت جبل عامل آمده دعویها با او کرده مبلغی جبراً و قهراً گرفتند مشار الیه را شوق وطن نجف اشرف بر سر افتاده با اهل و عیال توفیق این معنی یافته مدتی دو آن مکان شریف زیارت و عبادت مشغول بود تا درین سال بعضی از اعراب که آثار خیر و صلاح ایشان در زمان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله در تواریخ ثبت است آمده بتازگی با او دعوی نموده بیعلاج باتفاق ایشان باصفهان آمده بهر طریق بود از چنگ ایشان خلاص شده غرض که مرد آدمی است تتبع بسیار نموده گاهی فکر شعر میکند و چون خود را از لباس تکلف و تعلق عاری ساخته عریان تخلص میکند این آیات ازوست

### (بیت)

نه حرفی که بر گوش آید از لب دلنشین افتد که از صد قطره نیمان یکی در زمین افتد  
 نظر بر پایه عرش خموشی میترا ن گفتن سخن هر جا که بر کرسی نشیند بر زمین افتد  
 هر دل که فارغ از غم او جان چه میکند خوانی که خالیست نمکدان چه میکند  
 قاف تا قاف جهان زیر نگین میداشتم سرزمینی گرچه در عنقا در کمین میداشتم  
 دارم از دست تھی خجالت ز روی دوستان گر همه عالم زمن بودی همین میداشتم  
 گوارا باد عیش آن تلخکامی را که در دوران بجای باده در پیمانہ خاکش در دهان باشد  
 آبرو بر جا چه باشد چیز دیگر گو باش خجالت از مهمان ندارد سفره بی نان خضر  
 چه میکردم اگر رزقم بیای خود نمی آمد باین دست تھی و دیده سیری که من دارم  
**میرزا امین** - ولد میرزا مؤمن ولد خواجه میرزا بیک تبریزی از

کدخدایان معتبر تبریزند بمشهد مقدس سکنی کرده مدتی در آنجا ساکن بود روانه هندوستان شده داخل بخشیان بود هزاری منصب داشت در آنجا فوت شد ومیرزا امین مشار الیه بعد از آن هندوستان رفته الحال در بنگاله است و از تعینات شایسته خان است جوان قابل صالحیت و طبعش در ترتیب نظم خالی از لطفی نیست و تخلص ساکت دارد از اخوی ایشان مسموع شد که وقتی در اصفهان بوده حضرت میرزا صایبا این تخلص را بدو عنایت کرده اند شعرش اینست

### شعر

ز بس نگاهم از آن شعله آب و تاب گرفت توان زمر دمک دیده ام گلاب گرفت

تالوح دل ز نقش دوئی پاک کرده ایم از برك ناك آینه ادراك كرده ایم  
در جلوه گاه اهل نظر خار و گل یکیت مستی چوشعله از خس و خاشاك كرده ایم  
آب گهر چکیده زمر گداں نظاره را هر گه نظر بروی عرفناك كرده ایم  
شاید شود فریفته خط خال خویش دامی براه ز آینه در خاک كرده ایم

از حوادث در خرابیها درشتان ایمنند سیل برخیزد زهر جارو بهمواری کند

نوبر نکرده شکره زبان در دهان ما بیباک شعله ایست که خاموش کرده ایم

چه نویسم ای جفا جو زدل خراب بیتو که نبوده است کارش بجز اضطراب بی تو  
توو جلوه ها که هرگز نرسد بیادت از من من و چشم خون فشانی که نکرده خواب بیتو

**محمد صالح بیک** - ولد میرزا مؤمن مذکور است جوانیست در

کمال اهلیت و آدمیت در هنگامی که در مشهد مقدس سکنی داشت وضعیت آدمیانه بود چنانچه عزیزان پیوسته در منزل او بودند بسیاری از اسباب دلگیری بهمرسانیده باصفهان آمده در منزل مرحوم حاج حسین ضرابی که از درویشان و مردان بوده و خالوی مشار الیه است سکنی نموده دو سال قبل از حالت تحریر بهندوستان رفته با برادر خود ملاقات نموده بعد از مدتی برادر خود را برداشته روانه اصفهان شده کشتی ایشان تاهی شده هفت هشت ماه در دریا سرگردان بود از قلت آذوقه و بی آبی آزاری چند کشیده که بشرح راست نیاید بعد از آن بدیار فرنك افتاده نقلهای غریب از او مسموع شد بعد از آن که از مخاطره ها نجات یافته سلامت داخل بندر عباس شد اکثر اسباب ایشان که متاع ختن بود از اثر تعفن آب دریا بنوعی ضایع شده بود که حضرت شاهبندر عشور نتوانست گرفت غرضکه نقصان و خسارت لازمه احوال خوبان و درد مندانش این رباعی را در باب

دریا و کشتی گفته

رباعی

وز کشتی و ناخدا و ملا خانم  
گر حور دهد دوبرسه من نستانم

یارب برهان ز شر این عما نم  
نوعی زدو بوسه خاطر م رنجیده

نشید نوید و صل یار از طرفی  
یار از طرفی و روزگار از طرفی

هرگز نشکفت این دل زار از طرفی  
قصه مرا گرم کشاکش دارند

رباعی

ای منبع جود چشم احسان دارم  
انگشت تحیری بدنندان دارم  
حداقتی دارد و داخل تجار است و این

تقصیر بسی گنه فراوان دارم  
از کرده زشت خویش تاروز جزا

**حکیم صوفی شیرازی**

بیت ازوست

فغان که بخیه ام آخر بروی کار افتاد

ز زخم تیغ تو ا که شدند مدعیان

**آقا محمود** - ولد حاج محمد لاهیجی که داخل تجار بود ولد مشارالیه

مرد صالح ملایمیت در نهایت آرامی و خاموشی درین اوقات باصفهان آمده طبعش  
خالی از لطفی نیست و محمود تخلص میکند شعرش اینست

شعر

خاک پایش طوطیای چشم طوفان زان شد  
دامنم از سیل خون دیده تادریا نشود

تاسرم در راه عشق او زمین پیمان شد  
گوهر مقصود رادل در کنار خود ندید

ظا هرا یار دردل آزار است  
که رخ از خون دیده گلنار است

بازم از دیده سیل خون جار است  
در محبت جز این ندارم رنگ

آهن آیینه شود لیک بسنگ صیقل

مهرمن زنگ کدورت برد از سینه خصم

سپاه خط تونا که سر از زمین برداشت

بعارض توشیخون بوسه تا بردم

**میرزا همت** - ولد حاج زین العابدین فرح آبادی خواجه محمد نام

داشت و همت تخلص میکرد حقا که اسمی باممی بود چند سال قبل از این باصفهان  
آمده وضعی ازو ملاحظه شد که در حوصله هیچ کس نگنجد و از جماعتی که بخانه  
او وارد شدند چیزی چندان گذشت و همت او مسموع شد حقا که عقل از قبول آن  
امتناع مینماید پدرش گر گبراق شاه عباس ماضی بود و خودش هم گر گبراق شاه  
عباس ثانی شد از اصفهان اراده جلاء وطن نموده در رود سرکه محلی است از محال  
لاهیجان مریض شده فوت شد شعرش اینست

## (شعر)

چو کار سخت فرو بسته شد نشاط گزین  
چه غنچه گشت گره مستعد و اشدنست

ماو پروانه و بلبل همه خویشان همیم  
چشم بد دور که يك دسته پریشان همیم

**آقا علی** - از کد خدا زادگان اصفهان است مردیست در کمال درد  
مندی و نامرادی بصحبت اهل کمال بسیار رسیده ولدت گرم و سرد بعلت تجرید  
بی نهایت چشیده از مصاحبان و مخصوصان مرحوم میرزا جلال شهرستانی بود بعد از  
فوت مشار الیه نجف آباد بهشت بنیاد که احداث کرده پادشاه آگاه شاه عباس  
ماضی ووقف نجف اشرف است سکنی کرده بقدر توسعه منزلی و باغی طرح  
انداخته بدرویشی و قناعت ساخته ولوح دل را ازرقوم زیاده طلبی پرداخته بعبادت  
مشغول است و گاهی بشهر میآید این چند بیت ازو مرقوم شد

## شعر

که عقل و هوش ندانم ربود از این مردم  
کدام شعله برآورد دود از این مردم

بغیر از اینکه زکف رفت ناخن تدبیر  
کدام عقده چه مشکل گشود از این مردم

ما برتبه بسی فدوی امتیاز بس است  
بقدر کاستم کسی فزود از این مردم

تلاطم چون جابم داشت در گرداب سرگردان  
دل ازخود یکنفس برداشتم آرام حاصلشد

**میرزا معصوم** - نواده حاجی باقر دراز تبریزی پدرش حاجی مؤمن  
نام داشت وجدش از کدخدایان معتبر تجار بود چنانچه در میان تجار تبارزه  
نکد خدائی و پاکیزگی او کم کسی بود مشار الیه هم جوان آدمی بشرمی است  
گاهی بسفر هند میروند نهایت راستی ودرستی دران امر بعمل میآورد و طبعش در  
ترتیب شعر خالی از لطفی نیست و این ایات از اوست

## (شعر)

چون جوانی گذرد پیر بجان میلرزد  
تیر پران چو جهد پشت کمان میلرزد

جور باعاشق دیرینه نمی باید کرد  
گر محبت نکنی کینه نمی باید کرد

فیض ته جرعه زایام به از سر جوش است  
ترک می در شب آدینه نمی باید کرد

دور باش گره چین جبینت کافیت  
فکر قفل در گنجینه نمی باید کرد

ساغر می چون بکف میگرد آن ماه تمام  
هاله میافتد بگرد عارضش از خط جام

بسکه گردیده است در گلشن فضای عیش تنک  
میشود آزاد هر مرغی که می افتد بدام

یکسان نمود با خاک چرخ کبود مارا  
این آسیا برآورد گرد از وجود مارا

## (رباعی)

از دوریت ای تازه نهال امید  
 دل خون‌آشود قطره قطره از دیده چکید  
 ز بسکه ز دیده ریختم گوهر اشک  
 مانند صدف بکاسه چشمم خشکید

**میرزا مقیم جوهری** - ولد استاد میرزا علی زرگر تبریزی ساکن عباس آباد اصفهان بعد از فوت پدر بسبب علو همت سر بصنعت پدر فرود نیاورده بتجارت مشغول شد چون جوهر قابلیت در طبیعت داشت در مرتبه اول که بهندوستان رفت بعزت چرب زبانی و زمانه سازی باپادشاهزاده ها و امرا آشنا شده سامانی بهمرسانیده باصفهان آمد و بعد از چند سال باز بهندوستان رفته درین مرتبه بیشتر از پیشتر تحصیل سامان نموده مراجعت نمود کوفتی بهمرسانیده فوت شد غرضکه در حسن سلوک و گرمی هنگامه و شوخی و لطیفه پردازی و تتبع اشعار متاخرین و معاصرین طبعش خالی از لطفی نبود جوهری تخلص داشت این قطعه را در مدح حسن خان حاکم هرات گفته

## قطعه

حسن خان برازنده لطف شاه  
 نیارد شد اسکندرش رو برو  
 قضا راست افتاده با تیر او  
 ندیدم چنین تیغ تقوی پناه  
 چو سازد کسی کشته از تاب خود  
 بنوعی رباید زاعداش سر  
 چو در خانه قوس سازد وطن  
 قند اختر دشمنش درو بال  
 قلم داشتش جوی آب حیات  
 بنخطش کجا میرسد خط یار

که شد سایه پرورد ظل اله  
 عیا نست ز آینه تیغ او  
 قدر کج نبازد بشمشیر او  
 که دارد چنین حد شرعی نگاه  
 روانش دهد غسل در آب خود  
 که یابد اجل بعد عمری خبر  
 و بایند سرجدی را از بدن  
 چو سازد عطارد بقوس اتصال  
 بود چشمه زندگانی دوات  
 که این در میانست و آن در کنار

## مذمت اسب

نصیب قسمت من کرد جوهری اسبی  
 رود چو آب فرو در زمین زبار گران  
 بخورده گاه و ندیده جوو نکنده گاه  
 اگر گره نزنم بردمش ز کثرت ضعف  
 اگر ستایش رک داریش ~~کنم~~ شاید  
 که نیست روزی ارجز سکندری خوردن  
 اگر کنند گذر اوزیر نخل سایه فکن  
 بغیر پای و بالیش نیست در گردن  
 بسان رشته تواند گذشت از سوزن  
 زهر آنکه نباشد بجز رگش در تن

زبار ضعف سر از جای برنمیدارد عنان بدارد اگر دست لطفش از گردن  
سواریش من وامانده را زبای انداخت روم پیاده بهج و اشود گر از سرمن

دلایل فایده خامشی بست همین که چون زبان بگزیدی نمیکرد زنبور

فلک بچشم تنک ظرف شوکتی دارد شگوه بحر بچشم حباب میآید

**حاج اسمعیل خان** - تبریزی از تجار معتبر عباس آباد اصفهان است

مرد آدمی پاکیزه وضع پاک طینت است چند نوبت بهند رفته باهل کمال صحبت  
بسیار داشته مذاق تصوفی دارد گاهی استغراقی ایشان را رو میدهد که مرحوم حاجی  
جعفر خان برادرش را روی نداده دران حال رباعی حقایق بیان میگوید و این  
از انجمله است

**رباعی**

تا خاک نشین گوی دلدار شدم از لذت هر دو گون بزار شدم

چون موج بروی بحر میغلطیدم روداد کشا کشی و هموار شدم

بیرون ز جهان زین خم نه طاق پسند در صید گنه قدس بینداز کند

فیض هر کس فراخور هدت اوست فواره شود بهقدر سرچشمه بلند

**آقا علی** - پسر خواجه عبد الصمد است که در میان جماعت گیلان

بسمند مشهور است درد مند خوشی بود در کمال و سعادت مشرب مدتی همراه  
یاران اردو گردیده با بعضی مصاحب بود و تلاش کلاتری میکرد کلاتری را حسین  
خان برادرش گرفته او با اصفهان آمده مدتی فقیر ببالو مختلط بودم طور و وضع  
غویسی داشت بعد از مدتی فوت شد این ابیات از اوست

**بیت**

امید بر دم شمشیر قاتلت مرا خدا نصیب کند آنچه در دل است مرا

نه کعبه دانم و نه دیر آنقدر دانم بهر کجا که برد شوق منزلت مرا

بده ساقی بشوخ من شراب آهسته آهسته که میگردد دل خونین کباب آهسته آهسته

نمیخواهد کسی آگه شود از لطف پنهانش بزیر لب کند بامن عتاب آهسته آهسته

**آقا اسد** - واد حاجی ابراهیم شوشتری پدرش داخل تجار بود و

خودش هم مشغول تجارت است مرد آدمی آرامیت از عزیزی مسوع شد که شعر  
بسیار گفته این چند بیت را آن عزیز خواند

**بیت**

تو چون آبی من چون عکس اگر از تاز بخرامی طپید نها سراپای وجودم را زهم باشد



کردم چو سراغ دل کماگشته ز چشمش گفتا بر زلف که در زیر سر اوست

گردند بگرد سرش از بسکه اسیران شمعیت مه من که بفانوس خیالست

آینه که جلوه شیرین از او بود گریش میکنند تیشه فرهاد میشود

خیالش کرده جادرسینه‌ام چون نقش درخاتم باو دایم هم آغوشم ز خالی بودن جایش  
**استاد علی اکبر** - معمار باشی اصفهانی مرد **کد** خدائی در نهایت  
 آرام و صلاح و درویشی است مسجد جامع **ککیر** واقع در میدان نقش جهان  
 بمعماری او بانمام رسید فکر شعر کم میکرد این رباعی بزبانش آمده

### رباعی

آنکس که بنفس خود نبردی دارد باخویش همیشه سوزو دردی دارد  
 گر خاک شود عمرو بر باد رود غافل نشوی که باز گردی دارد

اکبر بدعا بر او دستی تانست ترا در آستین است

**حاج شاه باقر** - از اهالی کاشانست چند دستگاه شعر باقی داشته و از آن  
 مهر آنچه بهمرسیده صرف موزونان و درد مندان **می**کرد و باهل کمال پیوسته  
 مربوط بوده بشیوه پاک طینتی در دل همه **ککس** جا داشت و حسب المقدور در  
 خیانت و مبرات سعی مینمود چنانچه آب انباری در مرحله پشت مشهد کاشان ساخت  
 که حوض کوثر و برکه تسنیم از آن در عرق خجالت نشسته و اکثر مردم کاشان از  
 آن برکه بابرکه فیض میرند امید که **بیر**کت آن تشنگی روز قیامت نه بیند  
 و شعرش اینست

### رباعی

آنها که بلاقتی خدا **کک**رد ثنا مخلوق چگونگی اش ستاید بسزا  
 در مدح علی است **یک**رباعی بحساب این چار کتابی که فرستاده خدا  
 خور بادل پاره پاره **می**باید کرد غم راز شکیب چاره می باید کرد  
 تنها تنها همیشه از اهل جهان صحرا صحرا **کک**ناره می باید کرد

کنند بارگنه بعد از جوانی خالق را عاجز بصدق این سخن دالست در پیری خمیدنها

**حاج محمد علی** - هابادی - از مجال اصفهان سلیقه اش در عالم  
 معنی راست بین و اطوارش در هر باب دلنشین با اینکه تحصیل نکرده باز دخلهای  
 محسوب در معانی میکرد و مذاق تصوف مفرطی داشت و تتبع بسیاری از مشنوی  
 مولوی و اشعار و غزل او کرده بود مشنویهای صحیح **کک**رر داشت و غزلیات